



The Structure of the Cognitive Sciences of Religion *

Isa Mousazadeh 

Official Researcher, Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran.

mousazadeh@isca.ac.ir

Abstract

Human beings face various problems in their lives, and only those who are able to identify problems can prioritize them and distinguish content relevant to their present concerns from irrelevant content. In other words, a person who does not understand the nature of a problem will not be able to determine which issues are essential and which are nonessential within the intellectual and cultural environment surrounding them. It can also be argued that the fundamental problems of any discipline constitute the source and foundation of that discipline. Therefore, clarifying the “problems” of a discipline is one of the essential steps in establishing and indigenizing that discipline, as it can guide research and prevent digression, fragmented efforts, and unnecessary or unproductive work. Accordingly, using a descriptive-analytical approach, this article seeks to clarify the structure and principal topics of the emerging field of the cognitive sciences of religion and to identify its most important issues in relation to Iranian society. It aims to provide the necessary groundwork for appropriately

* Mousazadeh, I. (2026). The structure of the cognitive sciences of religion. *Islamic Knowledge Management*, 8(1), pp. 66-92.

<https://Doi.org/10.22081/JIKM.2026.70730.1103>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2025/10/27 • **Revised:** 2026/02/04 • **Accepted:** 2026/03/04 • **Published online:** 2026/03/29

© 2026

authors retain the copyright and full publishing rights



addressing this emerging and important field and to offer a roadmap for essential and useful research in this area.

Keywords

Structure of the cognitive sciences of religion; cognitive psychology of religion; cognitive neuroscience of religion; cognitive anthropology of religion; philosophy of mind; artificial intelligence; cognitive linguistics.



بنية العلوم الإدراكية للدين*

عيسى موسى زاده 

باحث رسمي في معهد العلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران.
mousazadeh@isca.ac.ir

الملخص

يواجه الإنسان في حياته مسائل ومشكلات متنوعة، ولا يستطيع ترتيبها حسب الأولوية والتمييز بين المحتوى المرتبط بمشكلاته الراهنة والمحتوى غير المرتبط بها إلا منبسططع تشخيص المشكلة ومعرفتها؛ وبعبارة أخرى، فإن من لا يعرف المشكلة لن يدرك أي موضوع يعدّ ضرورياً وأيّها غير ضروري بالنسبة إلى الفضاء الفكري والثقافي الذي يحيط به. ومن جهة أخرى، يمكن القول إن المسائل الأساسية لكل علم تمثل منشأ ذلك العلم وجذره؛ ومن ثمّ فإن توضيح «مسائل» كل علم يعدّ إحدى الخطوات الأساسية في تأسيس ذلك العلم وتوطينه، بحيث يكون دليلاً للبحوث في اتجاه تجنب الخوض فياهلوامش، وتشتت الجهود، والأعمال غير المفيدة وغير الضرورية. وانطلاقاً من ذلك، تحاول هذه الدراسة، بالاعتماد على المنهج الوصفي التحليلي، أن تكشف عن بنية الموضوعات الرئيسة في تخصص العلوم الإدراكية للدين، وهو تخصص حديث النشأة، وأنّ تبين أبرز مسائله في ضوء علاقته بالمجتمع

* الاستشهاد بهذه المقالة: موسى زاده، عيسى. (٢٠٢٦). بنية العلوم الإدراكية للدين. إدارة المعرفة الإسلامية، ٨(١)، صص ٩٢-٦٦.

<https://doi.org/10.22081/JIKM.2026.70730.1103>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ٢٠٢٥/١٠/٢٧ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٦/٠٢/٠٤ • تاريخ القبول: ٢٠٢٦/٠٢/٠٤ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٦/٠٣/٢٩

© ٢٠٢٦

يحتفظ المؤلفون بحقوق الطبع والنشر الكاملة.



الإيراني، وذلك بغية تهيئة المقدمات اللازمة للتعامل العلمي الملائم مع هذا التخصص الناشئ والمهم، ورسم خريطة طريق للبحوث التي تسم بالضرورة والفائدة في هذا المجال.

الكلمات المفتاحية

بنية العلوم الإدراكية للدين، علم النفس الإدراكي للدين، علوم الأعصاب الإدراكية للدين، الأنثروبولوجيا الإدراكية للدين، فلسفة العقل، الذكاء الاصطناعي، اللسانيات الإدراكية.



ساختار علوم شناختی دین*

عیسی موسی زاده 

محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.
mousazadeh@isca.ac.ir

چکیده

انسان‌ها در زندگی مسائل گوناگونی دارند و تنها مسئله‌شناس می‌تواند اولویت‌بندی کند و محتوای مربوط به مسائل امروز خود را از محتوای نامربوط تشخیص دهد؛ به عبارت دیگر کسی که مسئله را نشناسد، نخواهد فهمید که کدام موضوع برای فضای فکری فرهنگی‌ای که او را احاطه کرده، ضروری و کدام غیر ضروری است. از طرفی می‌توان گفت که مسائل اساسی هر علمی، منشأ و ریشه آن علم است؛ بنابراین روشن کردن «مسائل» هر علمی، یکی از گام‌های اصلی پایه‌ریزی و بومی‌سازی آن علم است تا راهنمای پژوهش‌ها در راستای جلوگیری از حاشیه‌پردازی، پراکنده‌کاری، کارهای بی‌فایده و غیر ضرور باشد. براین اساس، مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی تلاش می‌کند ضمن روشن کردن ساختار و موضوعات اصلی رشته نوپای علوم شناختی دین، مهمترین مسائل آن در نسبت با جامعه ایرانی را مورد اشاره قرار دهد تا مقدمات لازم برای پرداختن مناسب به این رشته نوپا و مهم را فراهم کند و نقشه راهی باشد برای پژوهش‌های ضروری و مفید در خصوص آن.

کلیدواژه‌ها

ساختار علوم شناختی دین، روان‌شناسی شناختی دین، علوم اعصاب شناختی دین، انسان‌شناسی شناختی دین، فلسفه ذهن، هوش مصنوعی، زبان‌شناسی شناختی.

* **استناد به این مقاله:** موسی‌زاده، عیسی. (۱۴۰۵). ساختار علوم شناختی دین. مدیریت دانش اسلامی، ۸(۱)، صص ۶۶-۹۲.

<https://doi.org/10.22081/JIKM.2026.70730.1103>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۰۵ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۳ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۱/۰۹

© ۱۴۰۵ «حق تألیف و حقوق کامل انتشار برای نویسندگان محفوظ است»



مقدمه

انسان‌ها در زندگی، مسائل مختلفی دارند و تنها مسئله‌شناس می‌تواند اولویت بندی کند و محتوای مربوط به مسائل امروز خود را از محتوای نامربوط تشخیص دهد، به عبارت دیگر کسی که مسئله را نشناسد، نخواهد فهمید که کدام موضوع برای فضای فکری فرهنگی‌ای که او را احاطه کرده ضروری و کدام غیر ضروری است؛ اما کسی که درک درستی از مسئله دارد، این توانایی را نیز دارد که در میان محتواهای تجربی و نظری مختلف، اولویت بندی مناسبی داشته باشد. چنین کسی مسئله امروز مردم را می‌شناسد و می‌داند چیست؛ از این رو می‌داند در جستجوی کدامین محتوا و برای چه چیزی است. او از مسائل دیگران تبعیت نمی‌کند و در صورت نبود محتوای مناسب برای مسائل خود، دست به تولید محتوا می‌زند. از طرفی روشن است که مسائل هر علمی، در واقع مبنای منشأ آن علم هستند. مفاهیم، موضوعات و نظریات پیرامونی هر علمی با تکیه بر مسائل آن بوده و در واقع از آن تغذیه می‌کنند و با در نظر داشتن چنین نظامی است که امکان فهم سازگار و منسجم از یک رشته علمی فراهم می‌شود؛ بنابراین روشن کردن «مسائل» هر علمی یکی از گام‌های اصلی پایه‌ریزی و بومی‌سازی آن علم است تا راهنمای پژوهش‌ها در راستای جلوگیری از حاشیه پردازی، پراکنده کاری، کارهای بی‌فایده و غیر ضرور باشد. علوم‌شناختی دین به عنوان یکی از رشته‌های نوظهور عصر جدید هم از این قاعده مستثنی نیست.

امروزه با توجه به پیشرفت‌های علمی چشمگیر در حوزه‌های مختلف علمی از جمله روان‌شناسی و عصب‌شناسی، اهمیت روزافزون پرداختن به علوم بین رشته‌ای شناختی، بویژه علوم‌شناختی دین که به‌طور عمده رویکردی الحادی دارند، بر کسی پوشیده نیست، از این رو بر آن شدیم تا ضمن نگاهی به ساختار و موضوعات این شاخه از علوم شناختی، مهمترین مسائل آن را مورد توجه قرار دهیم تا گامی در راستای مسیر مواجهه درست، علمی و انتقادی با آن برداشته باشیم.

۱. علوم شناختی دین

علوم شناختی دین^۱ که شاخه‌ای جدید از علوم شناختی است، در پی یافتن مبنای شناختی و چگونگی بازنمایی و پردازش باورها، احساسات، عواطف و اعمال دینی در ذهن است و تلاشی است برای استفاده از قابلیت‌های علوم شناختی در مطالعه دین. می‌توان گفت که علوم شناختی دین در اصل رویکردی «علمی» به دین است که در صدد ارائه تبیین‌های علمی در باب باورها و رفتارهای دینی است. در واقع این علوم با تکیه بر ویژگی‌های طبیعی اذهان ما تلاش می‌کند تبیین علمی از نحوه عملکرد آن به دست دهد و به این ترتیب فرایند طبیعی شکل‌گیری، تقویت و گسترش باورهای دینی را آشکار و تبیین کنند (علوم شناختی دین <https://fa.wikipedia.org/wiki/>).

در علوم شناختی دین در مورد صدق و کذب و محتوای باور دینی (که مربوط به قلمرو معرفت‌شناسی هستند) بحث نمی‌شود، بلکه در مورد مکانیسم‌های تولید باور دینی سخن گفته می‌شود و مراد از باور دینی در اینجا نیز الهیاتی نیست، بلکه باورهای پایه است؛ مانند دو گانه نفس و بدن یا باور به غایت‌مندی که اساسی و پایه هستند و متفاوت با باورهای الهیات به‌شمار می‌روند؛ بنابراین می‌توان گفت پرسش مرکزی علوم شناختی دین این است که دین (باورهای پایه دینی) چرا و چگونه به ذهن انسان وارد شده است؟ به‌طور منطقی دو پاسخ به این پرسش می‌توان داد: اول اینکه باور دینی در ساختار شناختی ما وجود دارد و دوم اینکه دین محصول تربیت فرهنگی و خانوادگی است. نظریه غالب در علوم شناختی دین این است که باورهای پایه به شکل طبیعی در انسان به وجود آمده است؛ از این رو باورهای طبیعی بدون نیازمندی به آموزش شکل می‌گیرد و در مرحله بعد از طریق پدر، مادر، اجتماع و ... این باورهای پایه تبدیل به نظام‌های الهیاتی می‌شود.

علوم شناختی دین امروزه در بین دین‌شناسان و جامعه آکادمیک دنیا هر روز از استقبال گسترده‌تری برخوردار می‌شود و توجه مراکز، انجمن‌ها و بویژه مجلات

1. Cognitive science of religion

بین‌المللی مختلف به این موضوع جلب شده است. مرکز هم‌فکری علوم شناختی دین و انجمن بین‌المللی علوم شناختی دین^۱، از انجمن‌های مهم بین‌المللی علوم شناختی دین هستند. از جمله مجلات بین‌المللی که به‌شکل هدفمند و منظم اقدام به انتشار دست‌آوردهای به روز علوم شناختی دین می‌کنند که می‌توان به مجلاتی مانند مجله فرهنگ و شناخت، مجله علوم شناختی دین و مجله مطالعات علمی دین اشاره کرد. همچنین نهادها و مراکز ویژه‌ای بویژه در دانشگاه‌های سانتا باربارا، بریتیش کلمبیا، آرهوس دانمارک، مدرسه علوم اقتصادی لندن و هاروارد تاسیس شده و به بررسی و تحقیق در این خصوص می‌پردازند.

در باب روش‌های تحقیق در علوم شناختی دین نیز باید گفت که در این علوم از روش‌های متنوعی شامل مطالعات موردی، خود - سنجی، روش‌های مبتنی بر آزمایش‌های کنترل شده، شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای و ... استفاده می‌شود. اما تکیه بر روش علمی، علوم شناختی دین را در معرض شائبه تحویل‌گروی قرار می‌دهد که به‌نظر می‌رسد با مجال دادن به روش‌های انسان‌شناسی شناختی می‌توان بدون روش‌های علمی به نفع تأملات نظری صرف به تعادل رویکرد علمی کمک کرد.

آزمایش‌شوندگان در این علوم عمدتاً کودکانی هستند که زیر سن شناختی زندگی می‌کنند، چراکه نظریه اصلی در علوم شناختی این است که باورهای دینی به شکل طبیعی در انسان به وجود می‌آید و باید تمرکز روی سنینی باشد که با آن آموزش‌های دینی کودکان پس از سنین نونهالی به آن باور پیدا می‌کنند.

۱-۱. موضوعات

محوری‌ترین موضوعات مطرح در علوم شناختی دین با توجه به تقسیمی که در علوم شناختی وجود دارد، بدین قرار است: روان‌شناسی شناختی دین، علوم اعصاب شناختی دین، انسان‌شناسی شناختی دین، فلسفه ذهن، هوش مصنوعی، زبان‌شناسی

1. IACSR

شناختی. لازم به ذکر است که در تمام حوزه‌های مذکور علوم‌شناختی دین، تمرکز اصلی بر اشتراکات تجارب دینی و عرفانی همچون حضور در مقابل امر مطلق، زندگی پس از مرگ، و تجارب عرفانی مشترک نظیر تخاطب و بی‌خودی (فقدان خود) و لامکانی و ... است. نکته اصلی در این یافته‌ها، بویژه در حوزه علوم اعصاب، این است که به نظر می‌رسد افراد این تجربه واحد را براساس فرهنگی که بدان تعلق دارند مفصل‌بندی می‌کنند (مثلاً در تجربه اتحاد، فرد مسیحی خود را در اتحاد با مسیح و فرد بودایی خود را مستحیل در عدم می‌یابد)؛ عبارتی این افراد پدیدارهای متفاوتی را در آگاهی‌شان می‌یابند.

۱-۱-۱. روان‌شناسی شناختی دین

خاستگاه روان‌شناسی شناختی (cognitive psychology) روان‌شناسی تکاملی یا فرگشتی (Evolutionary psychology) است که در ۱۹۲۰ مورد توجه قرار گرفت و خاستگاه روان‌شناسی تکاملی نیز نظریه انتخاب طبیعی داروین در کتاب منشأ انواع است. روان‌شناسی تکاملی تلاشی است برای درک سازش‌های عاطفی و شناختی تکامل یافته که آشکارکننده «طبیعت روان‌شناختی آدمی» است. در واقع روان‌شناسی تکاملی دیدگاهی است که به بررسی صفات روانی از جهت تکاملی می‌پردازد و در پی شناسایی صفاتی روانی است که در جهت سازگاری تکامل پیدا کرده‌اند. وجه تمایز دیدگاه شناختی، کم توجهی به فعالیت‌های عصبی و رابطه محرک-پاسخ و توجه به ادراک، فهم، تصمیم‌گیری و حل مسئله از طریق شهود می‌باشد و شناخت را در تمام این فرایندها محور توجه خود قرار می‌دهد. شناخت در علوم‌شناختی مفهومی است که تمامی صورت‌های آگاهی اعم از ادراک، تصور، تفکر، استدلال و غیره را در بر می‌گیرد؛ بنابراین روان‌شناسی شناختی را باید علمی دانست که به مطالعه فرایندهای پردازش اطلاعات در ذهن از قبیل ادراک، حافظه، توجه، استدلال، حل مسئله، خلاقیت و زبان می‌پردازد (روان‌شناسی-شناختی <https://fa.wikipedia.org/wiki/شناختی>). در دیدگاه روانشناسان شناختی، ذهن را باید در قالب ابزارهای ذهنی و به عبارت بهتر ساختارها و فرایندهای

شناختی به فهم درآورد که عمدتاً مبنایی تکاملی دارند، ابزارهایی که شرط امکان مفاهیم هستند. از این رو امور شناختی باید در زمینه ابزارهای ذهنی مورد بررسی قرار گیرد.

پژوهشگران روان‌شناسی شناختی، همانند روانکاوها، به فرایندهای درونی توجه دارند. البته آنها به این دلیل که تشابه عملکرد مغز با رایانه را مورد تأکید قرار می‌دهند و ذهن را نوعی دستگاه پردازشگر اطلاعات معرفی می‌کنند، بیش از آنکه بر نیازها، امیال و انگیزش‌ها تأکید کنند بر چگونگی کسب و تفسیر اطلاعات توسط افراد و به کارگیری آن اطلاعات در حل مشکلات تمرکز دارند. این رویکرد در مقابل نظریه‌های یادگیری قرار دارد که محیط بیرونی را عامل اصلی رفتار به‌شمار می‌آورند.

روان‌شناسی شناختی در مجموع حداقل از دو جهت با دیگر مکاتب روان‌شناسی متمایز می‌شود: از جهتی برخلاف روان‌شناسی رفتارگرایی، پدیده‌ها و فرایندهای ذهنی‌ای چون انگیزش‌ها، خواست‌ها و باورها را مورد مطالعه و توجه قرار می‌دهد و از جهت دیگر، برخلاف مکاتب روان‌شناسی کلاسیک، از روش بررسی موارد قابل مشاهده و تحقیق علمی استفاده می‌کند نه روش‌هایی چون درون‌نگری.

از مهمترین رشته‌های روان‌شناسی شناختی می‌توان به روان‌شناسی بالینی، روان‌شناسی تربیتی، روان‌شناسی قانونی، نوروسایکولوژی و روان‌شناسی سازمانی و صنعتی با گرایش‌های شناختی اشاره کرد. جاستین بارت اولین و تاثیرگذارترین شخص در روان‌شناسی شناختی دین به‌شمار می‌آید. او مبانی دین را در جنبه‌های روان‌شناسانه‌ای می‌جوید که درک امور پیچیده و سخت دینی را ممکن می‌کند (Barrett, 2000, pp.29-34). او در اکثر آثارش مفاهیم و اعمال دینی را از منظری مورد بررسی تجربی قرار می‌دهد که می‌توان روان‌شناسی رشد شناختی دین قلمداد کرد.

۱-۲. علوم اعصاب شناختی دین

«علوم اعصاب شناختی» حوزه‌ای بین رشته‌ای متشکل از روان‌شناسی، علوم اعصاب، علوم کامپیوتر، هوش مصنوعی و فلسفه ذهن است. گرایش‌های اصلی این رشته در

ایران عبارتند از: علوم اعصاب شناختی با گرایش هوش مصنوعی و علوم اعصاب شناختی با گرایش مغز و شناخت.

علوم اعصاب شناختی دین، در اصل به عنوان بخشی تکمیلی در تحقیقات روان‌شناسی شناختی دین است و به عبارت بهتر ادامه آن به شمار می‌رود. روان‌شناسی به مطالعه عملکردهای ذهنی، روانی و رفتاری انسان می‌پردازد؛ اما علوم اعصاب شناختی به مطالعه ذهن و چگونگی عملکرد آن می‌پردازد.^۱ ابزار روان‌شناسان مشاهدات تجربی و آزمون‌های روانی است، در صورتی که در علوم اعصاب شناختی مطالعه ذهن با تأکید به ابزارهای جدیدی چون ثبت‌های مغزی و تحلیل‌های کامپیوتری انجام می‌گیرد و در ادامه با برنامه‌هایی پیچیده تحلیلی از ثبت‌های مغزی ارائه می‌هند که ریشه‌های عصب شناختی کارکردهای ذهنی و مغزی را بیش از پیش روشن می‌کنند.

اما این رشته چه کمکی به علم دین می‌کند. همان‌طور که در روان‌شناسی، روان‌شناسی انسان دین‌دار یا روان‌شناسی دین داریم؛ موضوعات و پژوهش‌های علوم اعصاب شناختی نیز در مسیر مسائل علوم اعصاب شناختی دین قرار می‌گیرد. می‌توان کارکرد ذهن افراد دین‌دار و بی‌دین را در برابر محرک‌های معنوی با ابزارهای پیشرفته‌ای چون (Functional Magnetic Resonance Imaging) که مغز در حال کار را مورد ارزیابی قرار می‌دهد مورد بررسی قرار داد. به این ترتیب می‌توان نحوه واکنش قسمت‌های مختلف مغز این افراد ثبت و مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

علوم شناختی دین که به‌طور عمده بر تجارب دینی افراد^۲ تمرکز دارد شامل دو دسته از نظریات کلی است:

دسته نخست: نظریاتی که بر تناظر و همبستگی بین عملکردهای عصبی و انواع تجارب دینی تأکید دارد و مغز را عضوی برای تمام تجارب اعم از فیزیکی، روانی و معنوی می‌دانند. این دسته نظریات مبتنی بر نگرشی هستند که تجارب دینی را ریشه در

۱. ذهن در این دیدگاه چیزی جز عملکردهای مغزی نیست؛ و لذا برای شناخت ریشه‌های آن، باید کارکردهای مغز را مورد بررسی قرار داد.

۲. ادراکات خارق‌العاده، احساس بینش ماورایی، مراقبه، مخاطب با امر مطلق، حس وحدت با جهان و ...

عملکردهای عصبی افراد سالم می‌دانند. بنابراین نظریات و ایده‌های این دسته، حاصل مطالعه روی افرادی است که سالم به حساب می‌آیند.

دسته دوم: نظریاتی هستند که با وجود تأکید بر تناظر و همبستگی بین عملکردهای عصبی و انواع تجارب دینی، تجارب دینی و معنوی را ریشه در عملکردهای غیر عادی مغز در افراد ناسالم می‌دانند و معتقداند که چنین تجربیات و باورهایی حاصل اختلال در کارکرد مغز هستند. مطالعات این دسته عمدتاً یا روی بیماران انجام گرفته است و یا روی مغز افراد سالمی که مورد تحریک الکتریکی قرار گرفته است.

۱-۳. انسان‌شناسی شناختی دین

انسان‌شناسان شناختی بر ارتباط بین فرآیند تفکر انسان و جنبه‌های ذهنی و عینی فرهنگ متمرکز هستند. آنها در پی بررسی این موضوع هستند که افراد، در گروه‌های مختلف اجتماعی، چگونه اشیاء و رویدادهای سازنده دنیای خود را دریافت، طبقه‌بندی و مورد تفکر قرار می‌دهند. آنان می‌خواهند با توجه به بسترهای محیط فرهنگی‌ای که افراد در آن پرورش یافته‌اند، طبیعت بشری افراد را توضیح دهند و لذا بتوانند افراد مختلف را از لحاظ محتوای فکری با هم مقایسه کنند (رجوع شود به: Boster, 2011).

از نظر انسان‌شناسان شناختی دین که بر نسبت تکامل ذهن و مفاهیم دینی تأکید دارند، باورهای دینی به باورهای پایه و باورهای الهیاتی تقسیم می‌شوند. باورهای پایه‌ای باورهایی کلی همچون باور به غایت‌مندی عالم، وجود ماوراء و حیات پس از مرگ هستند. از نظر این محققان، گرایش به باورها پایه نوعاً در ساختار ذهنی ما وجود دارد و در واقع میراث تکاملی نیاکان ماست. باورهای الهیاتی در مقابل شبکه‌ای از باورهای جزئی به هم پیوسته هستند که به مرور و از طریق آموزش کسب می‌شوند؛ بنابراین از نظر انسان‌شناسان شناختی، مزیت‌های انتخابی بخشی از گرایش‌های دینی که در ساختار ذهنی انسان و یا در سطح گروه در کارند باعث افزایش شانس بقای افراد یا جمعیت‌های دین‌دار می‌شود. اما اینکه دین با چه مکانیسمی انتخاب شده است، نظرات متفاوتی

وجود دارد که مهمترین آنها به قرار زیر هستند:

الف) گرایش به دین به طور مستقیم انتخاب شده است: برخی از محققان بر این باورند که دین به نحو سخت‌افزاری و ژنتیکی در نوع انسان تعبیه شده است. این دانشمندان بر این باورند که خود دین مزیت انتخابی دارد؛ دین داشتن باعث می‌شود افراد احساس بهتری داشته باشند و این امر تناسب آنها را بهبود می‌بخشد، به طوری که یک انتخاب ژنتیکی به نفع افرادی وجود دارد که متمایل به باور به دین هستند.

ب) گرایش به دین محصولی جانبی است: از نظر بسیاری از محققان نظیر پاسکال بویرو و استفان جی گولد، باورهای دینی یک محصول جانبی از سیستم‌های ذهنی هستند که به دلایلی غیر از دین و مذهب تکامل یافته‌اند، نه مستقیماً برای دین و مذهب. به عنوان مثال، مفهوم خدا محصول جانبی چند ویژگی انتخاب شده دیگر است: نظریه ذهن (TOM)، تعمیم‌دهی و درک علیت، و توانایی درک عاملیت.^۱

پ) انتخاب طبیعی در سطح گروه: دین ابزار مناسبی است که افراد غیرخویشاوند را با یکدیگر پیوند دهد. خدایان دارای توصیه‌های اخلاقی توانستند تلاش گروهی و همکاری میان افراد را تسهیل کنند؛ بنابراین نظام‌های مذهبی رفتارهای جامعه‌طلبانه را تشویق می‌کنند، و از طرفی گروه‌هایی که رفتار جامعه‌طلبانه (همکاری، دوری از تقلب و دزدی) نشان می‌دهند، بیشتر موفق به بقا و تولیدمثل می‌شوند تا گروه‌هایی که این صفات را نشان نمی‌دهند. افزایش رفتارهای همکارانه در گروه و دوری از اعمال خودخواهانه در اثر آموزه‌های اخلاقی و باور به موجودات همیشه ناظر (اعم از نظارت خدا، ارواح و گذشتگان) به جوامع دین‌دار مزیت انتخابی بخشیده است؛ چراکه خدایان

۱. نظریه‌ی ذهن، توانشی است که باعث هماهنگی بیشتر میان افراد می‌شود و با افزایش تناسب زندگی اجتماعی، شانس بقا و تولیدمثل را افزایش می‌دهد؛ فرد در صورتی که قادر باشد اهداف، امیال و افکار دیگران را بفهمد و پیش‌بینی کند، هماهنگی بین فردی افزایش می‌یابد و امکان همکاری و تعاون به وجود می‌آید. از سویی دیگر، توانایی تعمیم‌دهی، یکی از خصیصه‌های مهم برای هر نوع موجود طبقه‌بند است و درک علی برای هر نوع عمل، ضروری است. توانایی درک عاملیت نیز برای موجودی که (مثلاً) باید از شکارچی بگریزد اهمیت بسیاری می‌یابد. این توانایی ناشی از توانایی اسناد دادن ذهن به دیگران و حتی به اشیای بی‌جان است.

به رفتارهای مضر اجتماعی که در خفا رخ می‌دهد؛ بنابراین خارج از حیطه ادراکی نیروهای روزمره انسانی است، دسترسی ادراکی نامحدود دارند (رجوع شود به: زمانفر، ۱۳۹۸). شاید بتوان گفت به لحاظ تاریخی این دن سپربر بود که در «بازشناسی سمبولیسم» تلاش کرد تا قوای شناختی وجوه سمبولیسمی حیات انسانی را نشان دهد. وی در «ارتباط: ارتباطات و شناخت» تلاش کرد تا رویکردش را به تمامی عناصر فرهنگی ارتباطی توسعه دهد (رک: Sperber and Wilson, 1986). بعد از او، لاوسن و مک کالی، مهمترین نقش تأسیسی را داشتند و در اثر «بازفهمی دین: پیوند شناخت و فرهنگ»، در مطالعه دین روش انسان‌شناسی شناختی را به کار بردند. آنها توانستند نشان دهند که بازنمایی‌های عملی ساده و معمولی ما محمل اصلی عناصر فرهنگی و امور دینی هستند (Lawson, and McCauley, 1990, pp. 95-87). در ادامه مک کالی با تکیه بر چنین نتایجی از طبیعی بودن دین و غیرطبیعی بودن علم دفاع کرد (رک: McCauley, 2000). سپس پاسکال بویور، در «طبیعی بودن ایده‌های دینی» مفاهیم دینی را از جمله مقولات اجتماعی ویژه و پیشینی قرار داد، مقولاتی که از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و به عنوان میراثی فرهنگی شناخته می‌شوند (Boyer, 1994, pp. 155-184). او در آثار بعدی خود مطالعه در خصوص سرچشمه‌های شناختی مفاهیم فراطبیعی را به عهده مطالعه در باب جوامع گوناگون گذاشت و نشان داد که تفاوت‌های موجود در فرآیند تکامل جوامع، بر تفاوت عناصر فرهنگی آن جامعه تأثیر مستقیمی دارد (رک: Boyer, 2000).

۱-۴. فلسفه ذهن

فلسفه ذهن^۱ (philosophy of mind)، شاخه‌ای از فلسفه است که به مطالعه هستی‌شناسی و طبیعت ذهن و روابطش با بدن می‌پردازد. با وجود اینکه مسئله ذهن و جسم، مسئله‌ای پارادایمی در فلسفه ذهن است، جنبه‌هایی از ذهن که در این رشته مورد

۱. واژه ذهن در ترکیب «فلسفه ذهن» نه به معنای خاص آن که معادل قوه فهمیدن است، بلکه به معنی عام آن دلالت دارد که در برابر بدن به کار می‌رود، و از این رو، شامل همه قوای معرفتی، روانی، ارادی و معنوی (روحی) انسان می‌شود.

مطالعه قرار گرفته‌اند شامل این مواردند: رویدادهای ذهنی، کارکردهای ذهنی، خواص ذهنی، خودآگاهی و همبستگی‌های نورونی‌اش، هستی‌شناسی ذهن، طبیعت شناخت و اندیشه و رابطه ذهن و بدن.

دوگانه‌گرایی و یگانه‌گرایی، دوتا از مکاتب مرکزی تفکر در مسئله ذهن-بدن به شمار می‌روند، گرچه که دیدگاه‌های ظریفی ظهور پیدا کرده‌اند که به خوبی در هیچ کدام از این دسته‌ها نمی‌گنجند. به مدد رنه دکارت در قرن هفدهم میلادی وارد فلسفه غرب شد.

مدعای دیدگاه دوگانه‌گرایی آن است که واقعیت هستی، واجد دو نوع جوهر اصلی است، ماده معمولی که ویژگی اصلی آن، امتداد در فضا است و جوهر دیگری که ویژگی ذاتی آن عمل اندیشیدن است. این دیدگاه را دوگانه‌انگاری دکارتی می‌نامند. اعتراضاتی که بر دیدگاه دکارت مطرح شد، سبب شد که برخی از اندیشمندان، تقریرهای رقیق‌تری از دوگانه‌انگاری هم چون دوگانه‌انگاری عامه‌پسند، دوگانه‌انگاری خاصه‌ای را مطرح نمایند.

یگانه‌گرایی موقعیتی است که در آن ذهن و بدن از نظر هستی‌شناختی موجودیت‌های غیرقابل تمیزی‌اند، نه جوهرهای وابسته. این دیدگاه اولین بار در فلسفه غرب توسط پارمنیدس در قرن پنجم پیش از میلاد و سپس بعدها توسط خردگرایان قرن هفدهم میلادی همچون باروخ اسپینوزا ترویج و حمایت شد. فیزیکالیست‌ها استدلال می‌کنند که تنها موجودیت‌هایی که توسط نظریات فیزیکی مسلم انگاشته می‌شوند وجود دارند و فرایندهای ذهنی در نهایت با ادامه تکوین نظریات فیزیکی، برحسب این موجودیت‌ها توضیح داده می‌شوند. فیزیکالیست‌ها مواضعشان را بر روی جنبه‌های مرتبط با تقلیل خواص ذهنی به خواص فیزیکی حفظ کرده و وضعیت هستی‌شناختی چنین خواص ذهنی نیز غیر شفاف باقی می‌ماند. در مقابل ایدئالیست‌ها بر این عقیده‌اند که ذهن، تمام آن چیزی است که وجود داشته و جهان خارجی یا خود ذهن است یا توهمی مخلوق ذهن است. یگانه‌انگاران خنثی چون ارنست ماخ و ویلیام جیمز دلیل می‌آورند که رویدادهای جهان را می‌توان یا به‌عنوان ذهنی (روان‌شناختی) در نظر گرفت یا فیزیکی،

بسته به اینکه شبکه روابطی که به آنها ورود می‌کنند چه باشد. از آن سو یگانه‌انگاران دوگان-جنبه‌ای چون باروخ اسپینوزا بر این موضع وفادارند که جوهر خنثای دیگری وجود داشته و اینکه هم خواص مادی و هم ذهنی، خواصی از این جوهر ناشناخته‌اند. رایج‌ترین یگانه‌انگاری‌های قرن بیستم و بیست و یکم میلادی، همگی گونه‌های تغییر یافته‌ای از فیزیکیالیسم بوده‌اند که شامل این مواردند: رفتارگرایی^۱، نظریه این‌همانی ذهن^۲، یگانه‌انگاری غیرعادی و کارکردگرایی^۳. این رهیافت‌ها به‌طور خاص تعاملی دو سویه با زیست‌جامعه‌شناسی، علوم کامپیوتر (به‌خصوص هوش مصنوعی)، روان‌شناسی تکاملی و انواع مختلف علوم اعصاب دارد. فلاسفه ذهن بیش از آنکه به مباحث متافیزیکی ذهن بپردازند، تحت تأثیر این علوم، به بررسی مباحث مربوط به ذهن پرداخته‌اند و بر همین اساس مباحث و دست‌آوردهای آن در علوم‌شناختی دین تأثیرگذار و مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال فیزیکیالیست‌های تقلیل‌گرا خاطرنشان می‌سازند که تمامی حالات ذهنی و ویژگی‌ها نهایتاً با گزارش‌های علمی فرایندها و حالات فیزیولوژیکی توضیح داده خواهند شد. فیزیکیالیست‌های غیر-تقلیل‌گرا استدلال می‌کنند که گرچه ذهن جوهری مجزا نیست، خواص ذهنی بر خواص فیزیکی اثر

۱. این مکتب که در خلال دهه‌های اول و دوم پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید، دست کم حاصل اتفاق سه جریان فکری بود: واکنش علیه دوگانه‌انگاری، پوزیتویسم منطقی و تحویل مسائل فلسفی به تحلیل‌های زبانی. رفتارگرایی فلسفی در حقیقت، دیدگاهی در باب چگونگی تحلیل یا فهم واژگانی است که برای گفتگو درباره حالات ذهنی به کار می‌بریم. این دیدگاه مدعی است که هر جمله درباره یک حالت ذهنی را می‌توان بدون از دست رفتن معنا، با جمله دیگری بازنویسی کرد که بیان‌گر رفتار قابل مشاهده‌ای است که شخص موردنظر در موقعیت‌های گوناگون قابل مشاهده بروز می‌دهد. رفتارگرایی آشکارا با تصور مادی از انسان سازگار است.

۲. طبق این دیدگاه، حالات ذهنی، حالات فیزیکی مغز هستند، یعنی هر نوع حالت یا فرآیند ذهنی، با نوعی حالت یا فرآیند فیزیکی درون مغز یا سیستم عصبی مرکزی این‌همانی عددی دارد.

۳. کارکردگرایی در واقع وارث رفتارگرایی است، با این تفاوت که رفتارگرایی در پی آن بود که حالات ذهنی را تنها در قالب درون‌داد محیطی و برون‌داد رفتاری تعریف کند، اما به‌نظر کارکردگرایی هر حالت ذهنی را باید بر مبنای مجموعه‌ای از روابط علی آن حالت، با اثرات محیط بر بدن، دیگر انواع حالات ذهنی و رفتار بدنی تفسیر نمود. در حال حاضر، کارکردگرایی، نزد فیلسوفان، روان‌شناسان شناخت، و پژوهش‌گران هوش مصنوعی، مقبول‌ترین نظریه ذهن است.

قدرتمندی داشته یا گزاره‌ها و لغات استفاده شده در توصیفات و توضیحات ذهنی گریزناپذیر بوده و نمی‌توان آنها را به زبان و توجیهات سطح پایین علوم فیزیکی تقلیل داد (رجوع شود به: مسلین، ۱۳۸۸).

فلسفه معاصر ذهن، رویکردی تحلیلی را در پیش گرفته است که با وجود توجه به مباحث روان‌شناختی، معرفت‌شناختی و مابعدالطبیعی، مبتنی بر هیچ کدام از آنها نیست. در گرایش تحلیلی فلسفه ذهن، بحث درباره ماهیت، کنار نهاده شده است و به جای آنکه تعریف واقعی از ذهن ارائه شود، به تعریف اسمی آن بسنده می‌شود. پرداختن به تعریف واقعی، در حقیقت درگیر شدن با مباحث مابعدالطبیعه و شناخت‌شناسی است. از لحاظ تاریخی، مکاتب رایج در فلسفه تحلیلی ذهن قرن بیستم، با انکار موضع دکارت مبنی بر دوگانه‌انگاری نفس و بدن آغاز کرده‌اند؛ نخست مکتب رفتارگرایی (توسط کارنپ و رایل) رایج گشت، سپس به خاطر نواقصی که در دیدگاه رفتارگرایی مشاهده شد، نظریه‌هایی در خصوص همسانی ذهن و مغز (توسط پلیس و اسمارت) ارائه شد و در واکنش به این نظریه‌ها بود که مکاتب دیگری هم‌چون کارکردگرایی ماشینی (توسط هیلاری پاتنام و جری فودر)، روان‌شناسی شناختی، هوش مصنوعی و الگوی کامپیوتری نفس، کارکردگرایی آدمکی و نظریه‌های غایت‌انگارانه دیگر، ابزارانگاری (توسط دنت)، مکتب اصالت حذف و فلسفه ناظر به اعصاب، ظهور کردند.

۱-۱-۵. هوش مصنوعی

طرح هوش مصنوعی (smart mind یا fake mind یا Artificial intelligence) به فلاسفه و ریاضی‌دانانی چون جرج بول برمی‌گردد که قوانین و نظریه‌هایی در مورد منطق ارائه نمودند. حوزه پژوهش در زمینه آن در یک کارگاه آموزشی در کالج دارتموت در سال ۱۹۵۶ متولد شد، ولی نام هوش مصنوعی در سال ۱۹۶۵ میلادی بود که به‌عنوان یک دانش جدید ابداع گردید. این شاخه بر این فرض بنا شده است که هوش انسانی را می‌توان به دقت توصیف نمود، به‌طوری که می‌توان آن را توسط یک ماشین شبیه‌سازی نمود. این هوش توسط ماشین‌ها ظهور پیدا می‌کند در مقابل هوش

طبیعی که توسط جانوران شامل انسان‌ها نمایش می‌یابد و همان هوشی است که در دستگاه‌های دیجیتال دیده می‌شود. مهمترین تفاوت هوش مصنوعی با هوش طبیعی مربوط آگاهی، خودآگاهی و آزادی است. اما تاکنون برای هوش مصنوعی تعریف دقیق و مورد توافق دانشمندان ارائه نشده که البته با توجه به اینکه خود هوش هم از چنین شرایطی برخوردار است، مایه تعجب هم نیست. با این وجود می‌توان گفت تعریف‌هایی که دانشمندان این علم برای هوش مصنوعی ارائه کرده‌اند براساس یکی از باورهای زیر قرار می‌گیرد: ۱. سامانه‌هایی که مانند انسان عمل می‌کنند؛ ۲. سامانه‌هایی که به‌طور منطقی عمل می‌کنند؛ ۳. سامانه‌هایی که مانند انسان فکر می‌کنند؛ ۴. سامانه‌هایی که به‌طور منطقی فکر می‌کنند.

وظایفی که تقریباً اکثر دانشمندان هوش مصنوعی بر آن توافق نظر دارند و از یک سامانه هوشمند انتظار می‌رود عبارتند از: تولید و تشخیص و درک گفتار (پردازش زبان طبیعی انسان)، تشخیص و بازشناسی الگو برای پاسخ‌گویی به مسائل بر مبنای دانش قبلی، دستورپذیری و قابلیت انجام اعمال فیزیکی در محیط طبیعی و مجازی، استنتاج و استدلال، شمایی گرافیکی یا فیزیکی جهت ابراز احساسات و عکس‌العمل‌های ظریف و سریع. بر این اساس قابلیت‌های ضروری هوشمندی عبارتند از: پاسخ به موقعیت‌های از قبل تعریف نشده با انعطاف بسیار بالا و براساس بانک دانش، معنا دادن به پیام‌های نادرست یا مبهم، درک تمایزها و شباهت‌ها، تجزیه و تحلیل اطلاعات و نتیجه‌گیری، توانمندی آموختن و یادگرفتن، برقراری ارتباط دوطرفه. با توجه به وظایف و قابلیت‌های مورد انتظار از هوش مصنوعی، شاید بتوان گفت هوش مصنوعی در اصل هر سامانه‌ای است که محیط خود را درک کرده و کنش‌هایی را انجام می‌دهد که شانسش را در دستیابی به اهدافش بیشینه می‌سازد (<https://fa.wikipedia.org>).

این هوش از زمان تأسیس رهیافت‌های متفاوتی را امتحان کرده و کنار گذاشته است، رهیافت‌هایی چون: شبیه‌سازی مغز، مدل‌سازی حل مسئله توسط مغز انسان، منطق صوری، بانک‌های اطلاعاتی بزرگ دانش و تقلید رفتار جانوران. ارتباط اصلی هوش مصنوعی با علوم شناختی دین به مفاهیمی چون جاودانگی،

خالقیت، فرمانروایی، کنترل و ... مربوط است. برای مثال به وجود آمدن علوم کامپیوتری، منطق باینری و فهم باینری از جهان صفر و یک، باعث شکل‌گیری علوم کامپیوتری و ماشین‌های محاسبه‌ای می‌شوند که آرام آرام پیچیده می‌شوند و منجر به فهم جدیدی از جهان می‌شوند. گویی مأمن و سرپناهی آرام فراهم می‌کند که در آن جاودانه هستیم. حضور همیشگی و جاودانه در جهان سایبری چیزی است که آرمان جهان سایر را شکل می‌دهد و گویی جهان سایبری در پی شکل‌دهی نوعی «جاودانگی» است. این جهان قصد دارد جهان و فضایی درست کند که محدودیت‌های جهان طبیعی ما را نداشته باشد. در این جهان قدرت و اراده انسان نافذتر شده است، جهانی نامحدود بدون مانع ابژکتیو. غایت امر سایبری این است که انسان خودش را خدا به حساب می‌آورد و ویژگی‌های جاودانگی و همه‌چیزدان بودن و قدرت تام داشتن را خودش بر عهده می‌گیرد (مدیری و قائمی‌نیا، ۱۴۰۱)؛ بنابراین مفاهیمی مانند خدا و جاودانگی از جمله مهمترین مفاهیمی هستند که ارتباط هوش مصنوعی و دین را آشکار می‌کنند.

۱-۶. زبان‌شناسی شناختی

دانش زبان‌شناسی سه گرایش عمده دارد که عبارتند از دستور زبان زایشی (صورت‌گرا)، معناشناسی شرایط صدق (نقش‌گرا) و زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics). بر مبنای دستور زبان زایشی قواعد صوری و مستقل از معنا یک زبان، آن چیزی است که ساختار عبارت‌های زبانی را تعیین می‌کند. مطابق معناشناسی شرایط صدق معنای یک جمله مربوط به شرایط صدق آن است؛ به عبارتی برای تعیین معنای جمله «امروز هوا سرد است» باید شرایطی را مشخص کنیم که در آن شرایط جمله مذکور صادق است. البته کاملاً ممکن است که معنای جمله‌ای قابل فهم باشد بدون اینکه فهمی از صادق یا کاذب بودن آن در عالم واقع وجود داشته باشد. در واقع مراد این است که برای فهم معنای یک جمله باید بتوان شرایطی را که در آن شرایط جمله مذکور صادق است را با دقت تعیین کرد، حتی اگر نتوان صادق یا کاذب بودن آن در عالم واقع را درک کرد. تعیین چنین شرایطی، بدون رجوع به عالم واقع و صرفاً با بررسی ذهنی جمله و تحلیل

منطقی آن امکان‌پذیر است (آنتوویچ، ۱۳۹۵، صص ۱۰۴-۱۰۶). زبان‌شناسی شناختی که اولین بار در آثار لیکاف (۱۹۸۷) و لانگاگر (۱۹۸۷) پی‌ریزی شد ریشه در ظهور علوم شناختی جدید در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، بویژه در بررسی مقوله‌بندی در ذهن انسان و روان‌شناسی گشتالت دارد. مطالعات مربوط به این رشته از دهه ۱۹۷۰ شروع شد و بتدریج از دهه ۱۹۸۰ گسترش یافت و امروزه به‌عنوان یکی از مهمترین و پرطرفدارترین مکاتب زبان‌شناسی شناخته می‌باشد.

زبان‌شناسی شناختی رویکردی به تحلیل زبان‌های طبیعی است که زبان را ابزاری برای نظم و سامان‌بخشی، پردازش و انتقال اطلاعات در نظر می‌گیرد و به بررسی رابطه زبان، ذهن و تجارب فیزیکی و اجتماعی می‌پردازد (گلفام و یوسفی‌راد، ۱۳۸۱، ص ۱). به عبارتی می‌توان گفت که زبان‌شناسی شناختی تلاشی است برای مطالعه زبان براساس تجربیاتی که از جهان داریم و شیوه مفهوم‌سازی که انجام می‌دهیم (Luchjenbroers, 2006, p.1). زبان‌شناسان شناختی مدعی‌اند که زبان به‌طور مستقیم موقعیت‌های خارجی را نشان نمی‌دهد، بلکه ذهن از این موقعیت‌ها، مفهوم‌سازی ویژه‌ای دارد و زبان آن مفهوم‌سازی را نشان می‌دهد؛ ازاین‌رو معنا چیزی جز همین مفهوم‌سازی ذهن نیست. زبان، بی‌واسطه جهان درون‌گوینده و می‌دهد و به واسطه مفهوم‌سازی موقعیت‌های خارجی و جهان خارج یا را نشان می‌دهد. بنابراین مطالعه زبان در این گرایش در واقع مطالعه الگوهای حوادث آن را نشان مفهوم‌سازی‌ست.

رویکردهای ذهنی متعددی برای مطالعه زبان وجود دارد. آنچه زبان‌شناسی شناختی را از سایر رویکردهای ذهنی مطالعه زبان متمایز می‌کند یک اصل بنیادی به همراه چهار اصل جنبی است. اصل بنیادی مذکور این است که زبان همان معنا است.^۱ زبان‌شناسی شناختی بر مطالعه معنی تأکید دارد برخلاف زبان‌شناسی زایشی که تعریفی صوری از زبان به دست می‌دهد و آن را مجموعه‌ای از قواعد و ساخت‌های نحوی می‌داند، اما از آنجاکه این تنها دیدگاهی نیست که به مطالعه معنی می‌پردازد، وجوه تمایزی لازم

۱. معنا مطابق با اصل بنیادین معناشناسی شناختی چیزی جز مفهوم سازی نیست.

است تا معناشناسی شناختی به عنوان حوزه مستقلی تعین ببخشد. اینجاست که چهار اصل جنبی مورد اشاره، که همگی به نوعی نحوه مطالعه معنی در زبان‌شناسی شناختی را تعیین می‌کنند، مورد توجه قرار می‌گیرند. اولین اصل جانبی این است که معنا امری منظری (چشم اندازی) است. معنای زبانی چیز ثابتی نیست که از قبل تعیین شده باشد، بلکه منظری است که جهان را می‌نمایاند. اصل جانبی دوم این است که معنای زبانی پویا و قابل انعطاف است. اصل سوم ناظر بر این واقعیت است که معنای زبان مستقل از سایر قوای ذهنی و حوزه‌های شناختی ما نیست (دایرة المعارفی است). و اصل چهارم این که معنای زبانی براساس کاربرد عینی و تجربه به دست می‌آید (راسخ مهند، ۱۳۸۶، صص ۱۷۸-۱۸۱)؛ البته به نظر ما اصل بدنمند بودن معنا نیز از اصول توضیح دهنده است.

البته لازم به ذکر است که الگوی شناخت محور در زبان‌شناسی دارای گرایش‌های متعددی مانند موارد زیر است:

۱. گرایش مبتنی بر روان‌شناسی گشتالت؛
 ۲. معناشناسی شناختی (زبان‌شناسی شناختی مبتنی بر پدیدارشناسی)؛
 ۳. گرایش گفتمان‌شناسی؛
 ۴. گرایش زبان‌شناسی اجتماعی شناختی.
- علوم شناختی دین همچنان که در سایر حوزه‌های علوم شناختی مسائل مربوط به خود را دارد و پیگیری می‌کند، در حوزه زبان‌شناسی شناختی نیز مفاهیم دینی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲-۱. مسائل

۱. چرا ذهن انسان تمایل به ساختن مفهوم خدا دارد و چطور آن را می‌سازد؟
۲. چرا انسان‌ها تمایل به باور به زندگی پس از مرگ دارند و فرایند شکل‌گیری آن چگونه است؟
۳. فرایند یا فرایندهای روان‌شناختی شکل‌گیری مناسک، احساسات و باورهای دینی چگونه است؟

۴. نسبت تجارب عاطفی با تجارب دینی چیست؟
۵. نسبت تجارب عاطفی با باورهای دینی چیست؟
۶. نیروهای روان‌شناختی_انگیزشی دین در فاعلان دینی چیست؟
۷. آیا دست آوردهای روان‌شناسی شناختی امکان وجود امر متعالی واقعی و مستقل را مخدوش می‌کند؟
۸. فرایند یا فرایندهای عصب‌شناختی شکل‌گیری مناسک دینی چیست؟
۹. فرایند یا فرایندهای عصب‌شناختی احساسات دینی چیست؟
۱۰. فرایند یا فرایندهای عصب‌شناختی شکل‌گیری باورهای دینی چیست؟
۱۱. نسبت عملکردهای مغزی با تجارب دینی چیست؟
۱۲. خاستگاه‌های مغزی و عصب‌شناختی باور به امر معالی چیست؟
۱۳. آیا باورهای دینی تماماً ریشه در عملکردهای مغزی دارند یا منشا دیگری هم قابل تصور است؟
۱۴. رابطه مغز با مناسک و باورهای دینی رابطه‌ای یک سویه است یا دوسویه؟
۱۵. نسبت سایر خواستگاه‌های مناسک و باورهای دینی با عملکردهای مغزی_عصبی چیست؟
۱۶. آیا دست آوردهای علوم عصب‌شناختی امکان وجود امر متعالی واقعی و مستقل را مخدوش می‌کند؟
۱۷. اشیاء و رویدادهایی که دنیای ما را می‌سازند، چگونه توسط گروه‌های اجتماعی مختلف دریافت شده و موضوع تفکر قرار می‌گیرند؟
۱۸. چه نسبتی بین طبیعت بشری افراد با پیشینه محیط فرهنگی که در آن رشد کرده‌اند وجود دارد؟
۱۹. افراد مختلف را چگونه می‌شود از لحاظ محتوای فکری با هم مقایسه کرد؟
۲۰. نسبت تکامل ذهن و تکامل مفاهیم دینی چیست؟
۲۱. دین با چه مکانیسمی انتخاب شده است؟
۲۲. نسبت بین باورهای دینی و بدن انسان چیست؟

۲۳. چگونه می‌توان خواص جوهری و قصدمندی حالات و ویژگی‌های ذهنی دین را برحسب عبارات طبیعت‌گرایانه توجیه نمود؟
۲۴. آیا اختیار با فیزیکالیسم (تقلیل‌گرایانه و یا غیر-تقلیل‌گرایانه) امکان‌سازگاری دارد؟
۲۵. ذهن چیست و آیا خداوند ذهنی برتر است؟
۲۶. چگونه به وجود اذهان دیگری غیر از ذهن خودمان آگاه می‌شویم؟
۲۷. آیا رایانه می‌تواند ذهن داشته باشد؟
۲۸. نسبت بین بدنمندی با آزادی، آگاهی، خودآگاهی و امر متعالی چیست؟
۲۹. هویت شخصی با بدن چه نسبتی دارد و آیا بدون بدن امکان وجود یا دوام دارد؟
۳۰. نسبت آزادی و فاعل چیست؟
۳۱. آیا هوش مصنوعی امکان انتساب به کفر و ایمان را دارد؟
۳۲. آیا هوش مصنوعی خطری برای زندگی مبتنی بر ایمان است؟
۳۳. آیا مفاهیمی دینی قابل تحویل و تقلیل به کارکردهای هوش مصنوعی است؟
۳۴. آیا هوش مصنوعی توانایی خارج کردن انسان از عبودیت و بندگی را دارد؟
۳۵. آیا هوش مصنوعی نهایتاً می‌تواند انسان را در جایگاه خدا بنشانند؟
۳۶. آیا سخن گفتن از الهیاتی جدید در جهان سایبر امکان‌پذیر است یا خیر؟
۳۷. آیا جهان سایبر دارای ریشه‌های الهیاتی است؟
۳۸. آیا الهیات سایبری ملحدانه است؟
۳۹. آیا گزاره‌های دینی با توجه به یافته‌های زبان‌شناسی شناختی معنادارند؟
۴۰. با توجه به زبان‌شناسی شناختی، معنای عبارات دینی چیست؟
۴۱. با توجه به زبان‌شناسی شناختی، معنای رفتارها و مناسک دینی چیست؟
۴۲. چه نسبتی بین بدنمندی و معنای عبارات دینی وجود دارد؟
۴۳. چه نسبتی بین معنای عبارات دینی و مناسک دینی وجود دارد؟

نتیجه‌گیری

علوم شناختی دانشی ناظر به فرایندها و کارکردهای ذهن بوده و روی بازنمایی و پردازش اطلاعات متمرکز است. علوم شناختی دین به عنوان یکی از حوزه‌های علوم شناختی، مطالعه علمی مکانیزم تولید باورها و رفتارهای دینی است. مطابق پژوهش حاضر، محوری‌ترین موضوعات مطرح در علوم شناختی دین با توجه به تقسیمی که در علوم شناختی وجود داشت، بدین قرار است: روان‌شناسی شناختی دین، علوم اعصاب شناختی دین، انسان‌شناسی شناختی دین، فلسفه ذهن، هوش مصنوعی، زبان‌شناسی شناختی. نشان دادیم که هر کدام از این حوزه‌ها حول مسائل خاصی شکل گرفته‌اند؛ ولی تمرکز اصلی تمام حوزه‌های مذکور بر اشتراکات تجارب دینی و عرفانی است. البته افراد جوامع مختلف این تجارب مشترک را براساس فرهنگی که بدان تعلق دارند مفصل‌بندی می‌کنند؛ بنابراین به لحاظ پدیداری، ما شاهد پدیداری متفاوت هستیم. به هر حال با توجه به بسط معارف دینی در علوم شناختی، به نظر می‌رسد تنها راه مواجهه بنیادی، هوشمندانه، آینده‌نگرانه و بهره‌ورانه با آن، توجه به ساختار علوم شناختی دین و مسائل مربوط به حوزه‌های مختلف آن به عنوان مقدمه‌ای برای تأسیس الهیات شناختی است.

منابع

- آنتوویچ، میهایلو. (۱۳۹۵). جایگاه معنی‌شناسی در علوم‌شناختی معاصر (مترجمان: احسان دوانی و عاطفه کامران زاده)، زبان کاوی، ۱(۲)، صص ۹۵-۱۰۹.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۶). اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی. بخارا، شماره ۶۳، صص ۱۷۲-۱۹۱.
- زمانفر، مینو. (۱۳۹۸). علوم‌شناختی دین <https://3danet.ir/csr>
- قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۰). معناشناسی شناختی قرآن. تهران: سازمان انتشارات پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- گلفام، ارسلان؛ یوسفی‌راد، فاطمه. (۱۳۸۱). زبان‌شناسی شناختی و استعاره، تازه‌های علوم شناختی، ۴(۳)، صص ۵۹-۶۴.
- مدیری، مژگان؛ قائم‌نیا، علیرضا. (۱۴۰۱). الهیات سایبر (نظریه انسان مجازی و ایمان سیال). کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- مسلمین، کیت. (۱۳۸۸). درآمدی به فلسفه ذهن (مترجم: مهدی ذاکری). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- روان‌شناسی_شناختی <https://fa.wikipedia.org/wiki>
- هوش_مصنوعی <https://fa.wikipedia.org/wiki/>
- علوم_شناختی <https://fa.wikipedia.org/wiki/>
- علوم_شناختی_دین <https://fa.wikipedia.org/wiki/>
- Barrett, J. L. (2000), "Exploring the natural foundations of religion", Trends in Cognitive Sciences, Vol 4.
- Boster, J. (2011), "Data, method, and interpretation in cognitive anthropology", A Companion to Cognitive Anthropology, D. Kronenfeld (ed.), Oxford: Wiley-Blackwell Publishing.

- Sperber, D. & Wilson, D. (1986), *Relevance: Communication and Cognition*, Oxford: Blackwell Publishing.
- Lawson, E. T. & McCauley, R. N. (1990), *Rethinking Religion: Connecting Cognition and Culture*, Cambridge: Cambridge University Press.
- McCauley, R. N. (2000), "The naturalness of religion and the unnaturalness of science", *Explanation and Cognition*, F.C. Keil and R. Wilson (eds.), Cambridge, MA: MIT Press.
- Boyer, P. (2000), "Evolution of the modern mind and the origins of culture: religious concepts as a limiting case", *Evolution and the Human Mind*, P. Carruthers and A. Chamberlain (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
- Boyer, P. (1994), *the Naturalness of Religious Ideas*, LA: University of California Press.
- Luchjenbroers, j. (2006). "Research Issues in Cognitive Linguistics". *Cognitive Linguistics Investigations*. Ed. By j. Luchjenbroers. Amsterdam: John Benjamins.